

# مُلْحَةُ الْأَعْرَابِ

تأليف:

ابومحمد قاسم بن علي فريزي بصرى

وفات:

سال ۵۱۶ هجرى قمرى

ترجمه و شرح:

سيد مسلم تفت دار

مدرسه اميريه

جزيره قشم – گياهدان

# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## بَابُ: الْمَفْعُولُ بِهِ:

١٢١. وَالنَّصْبُ لِلْمَفْعُولِ حُكْمٌ أَوْجِبًا      كَقَوْلِهِمْ: صَادَ الْأَمِيرُ أَرْنَبًا  
 ١٢٢. وَرُبَّمَا أُخِّرَ عَنْهُ الْفَاعِلُ      نَحْوُ: قَدِ اسْتَوَى فِي الْخَرَاجِ الْعَامِلُ  
 ١٢٣. وَإِنْ تَقُلْ: كَلَّمَ مُوسَى يَعْلى      فَقَدَّمَ الْفَاعِلَ فَهُوَ أَوْلَى

## بَابُ: ظَنَّتُ وَأَخَوَاتُهَا

١٢٤. وَكُلُّ فِعْلِ مُتَعَدٍّ يَنْصِبُ      مَفْعُولَهُ مِثْلُ: سَقَى وَيَشْرَبُ  
 ١٢٥. لَكِنَّ فِعْلَ الشَّكِّ وَالْيَقِينِ      يَنْصِبُ مَفْعُولَيْنِ فِي التَّلْقِينِ  
 ١٢٦. تَقُولُ: قَدْ خَلَّتْ الْهَلَالُ لَا يُحَا      وَقَدْ وَجَدْتُ الْمُسْتَشَارَ نَاصِحًا  
 ١٢٧. وَمَا أَظُنُّ عَامِرًا رَفِيقًا      وَلَا أَرَى لِي خَالِدًا صَدِيقًا  
 ١٢٨. وَهَكَذَا تَفَعَّلُ فِي عَلِمْتُ      وَفِي حَسِبْتُ ثُمَّ فِي زَعَمْتُ

## بَابُ: الْمَفْعُولُ بِهِ:

١٢١. وَالتَّصْبُّ لِلْمَفْعُولِ حُكْمٌ أُوجِبَا كَقَوْلِهِمْ: صَادَ الْأَمِيرُ أَرْنَبًا

١٢١. و نصب در مفعول به حکمی است که واجب کرده شده. مانند گفته ی آنان: امیر خرگوش را شکار کرد.

شرح:

اعراب مفعول به:

اسم مفرد، اسم لا ینصرف و جمع تکسیر همه منصوب به فتحه می شوند:

رَأَيْتُ زَيْدًا، رَأَيْتُ الرَّجَالَ، رَأَيْتُ إِبْرَاهِيمَ: مَفْعُولٌ بِهِ، مَنصُوبٌ وَعَلَامَةٌ نَصْبِهِ  
الْفَتْحَةُ.

مثنی: رَأَيْتُ الزَّيْدَيْنِ: مَفْعُولٌ بِهِ، مَنصُوبٌ وَعَلَامَةٌ نَصْبِهِ الْيَاءُ الْمَفْتُوحُ مَا قَبْلَهَا  
الْمَكْسُورُ مَا بَعْدَهَا، نِيَابَةٌ عَنِ الْفَتْحَةِ لِأَنَّهُ مُثْنَى. وَالتُّونُ عِوَضٌ عَنِ التَّنْوِينِ فِي الْإِسْمِ  
الْمُفْرَدِ.

جمع مذکر سالم: رَأَيْتُ الزَّيْدِينَ: مَفْعُولٌ بِهِ، مَنصُوبٌ وَعَلَامَةٌ نَصْبِهِ الْيَاءُ الْمَكْسُورُ  
مَا قَبْلَهَا الْمَفْتُوحُ مَا بَعْدَهَا، نِيَابَةٌ عَنِ الْفَتْحَةِ لِأَنَّهُ جَمْعٌ مُذَكَّرٌ سَالِمٌ. وَالتُّونُ عِوَضٌ  
عَنِ التَّنْوِينِ فِي الْإِسْمِ الْمُفْرَدِ.

اسماء خمسہ: رَأَيْتُ أَبَاكَ: مَفْعُولٌ بِهِ، مَنصُوبٌ وَعَلَامَةٌ نَصْبِهِ الْأَلِفُ، نِيَابَةٌ عَنِ  
الْفَتْحَةِ لِأَنَّهُ مِنْ أَسْمَاءِ الْخُمْسَةِ. وَالْكَافُ: فِي مَحَلِّ جَرِّ مُضَافٌ إِلَيْهِ.

جمع مؤنث سالم: رَأَيْتُ الْهِنْدَاتِ. مَفْعُولٌ بِهِ، مَنصُوبٌ وَعَلَامَةٌ نَصْبِهِ الْكَسْرَةُ، نِيَابَةٌ  
عَنِ الْفَتْحَةِ لِأَنَّهُ جَمْعٌ مُؤَنَّثٌ سَالِمٌ.

## ١٢٢. وَرُبَّمَا أُخِّرَ عَنْهُ الْفَاعِلُ نَحْوُ: قَدِ اسْتَوَى الْخَرَجَ الْعَامِلُ

١٢٢. چه بسا فاعل از مفعول به به عقب انداخته می‌شود. مانند: عامل مالیات را کامل گرفت.

### شرح:

اصل بر این است که ابتدا فعل و سپس فاعل و در پی آن مفعول به بیاید. اما: جایز است که ابتدا مفعول به و سپس فاعل ذکر شود. مانند: أَكَلَّ زَيْدٌ التُّفَّاحَ. أَكَلَّ التُّفَّاحَ زَيْدٌ.

﴿وَلَقَدْ جَاءَ آلَ فِرْعَوْنَ التُّدْرُ﴾ آل: مفعول به. التُّدْرُ: فاعل.

### در موارد زیر واجب است که مفعول به بر فاعل مقدم کرده شود:

← هرگاه مفعول به ضمیر متصل بود. مانند: شَغَلْتَنَا أَمْوَالَنَا. نا: مفعول به. أَمْوَالُ: فاعل.  
 ← اگر مفعول به مؤخر شود ضمیر به متأخری بازمی‌گردد که از جهت لفظ و رتبه در آخر واقع شده است. مانند: ﴿وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ﴾. در این مثال اگر خارج از قرآن گفته شود: ابْتَلَىٰ رَبُّهُ إِبْرَاهِيمَ جایز نیست. زیرا مرجع ضمیر به ابراهیم است که از جهت لفظ در آخر واقع شده و از جهت رتبه نیز در آخر واقع شده زیرا گفتیم که اول فعل و سپس فاعل و سپس مفعول می‌آید.

### مقدم شدن مفعول به بر فعل و فاعل:

← جایز است که مفعول به بر فعل و فاعل مقدم شود. مانند: فَرِيقًا كَذَّبُوا وَفَرِيقًا يَقْتُلُونَ. فریقا: مفعول به.

← اما اگر مفعول به اسم استفهام باشد واجب است که بر فعل و فاعل پیشی بگیرد زیرا گفتیم که اسم استفهام همیشه باید در صدر کلام واقع شود. مانند: فَأَيِّ آيَاتِ اللَّهِ تُنْكِرُونَ. أَيِّ: مفعول به.

## ۱۲۳. وَإِنْ تَقُلْ: كَلَّمَ مُوسَىٰ يَعْزِي فَقَدَّمَ الْفَاعِلَ فَهُوَ أَوْلَىٰ

**۱۲۳.** و اگر بگویی: موسی با یعلی سخن گفت؛ پس فاعل را مقدم کن که سزاوارتر است. **شرح:** در بیت قبل خواندیم که مفعول به را می توان مقدم کرد اما اگر با مقدم کردن آن، شک و شبهه ایجاد شود و تشخیص فاعل از مفعول ناممکن گردد در این صورت واجب است که ابتدا فاعل و سپس مفعول به ذکر کرده شود. مثلاً:

اگر گفته شود: **ضَرَبَ زَيْدًا خَالِدٌ**. در این عبارت دانسته می شود که خالد، فاعل و زید، مفعول به واقع شده زیرا فاعل، مرفوع به ضمه و مفعول به منصوب به فتحه شده است.

همچنین اگر گفته شود: **أَكَلَ كُمُرِي مُوسَىٰ**. در این عبارت از معنا دانسته می شود که موسی فاعل و خورنده ی گلابی است. زیرا عکس آن هیچ گاه تصور کرده نمی شود و هرگز گفته نمی شود که گلابی به موسی خورد.

اما اگر گفته شود: **ضَرَبَ مُوسَىٰ يَعْزِي**. در این عبارت باید فاعل در ابتدا ذکر کرده شود و مفعول به به آخر برده شود زیرا اگر این کار کرده نشود فاعل از مفعول به تشخیص داده نمی شود.

## بَابُ: ظَنَنْتُ وَأَخَوَاتُهَا

۱۲۴. وَكُلُّ فِعْلٍ مُتَعَدٍّ يَنْصِبُ مَفْعُولَهُ مِثْلُ: سَقَى وَيَشْرَبُ

۱۲۴. و هر فعل متعدی مفعولش را منصوب می کند. مانند: آب داد و می نوشد.

### شرح:

فعل متعدی، فعلی است که از فاعل تجاوز می کند و مستقیم در مفعول به تأثیر می گذارد. مانند: كَتَبَ زَيْدٌ الرِّسَالَةَ - قرأ مُحَمَّدٌ الْقُرْآنَ.

فعل لازم، فعلی است که از فاعل به مفعول به تجاوز نمی کند. مانند: جَلَسَ زَيْدٌ - خَرَجَ عَمْرُو.

● به سه طریق فعل لازم را می توان متعدی کرد. فراء این سه را در این بیت جمع کرده است:

## تَعْدِيَةُ اللَّازِمِ يَا حَمْرَةَ ... بِالْحَرْفِ وَالتَّضْعِيفِ وَالهَمْزَةِ

ای حمزه! متعدی کردن فعل لازم با حرف [جر] و مضعف کردن [یعنی بردن به باب تَفْعِيلِ] و همزه [یعنی بردن به باب اِفْعَالِ] است.

۱- آوردن همزه در اول آن (به این همزه، همزه‌ی نقل یا همزه‌ی تَعْدِيَه می گویند). ساده تر بگوییم آن را به باب اِفْعَالِ می بریم. مانند:

لازم: جَلَسَ زَيْدٌ = زید نشست. متعدی: أَجْلَسَ زَيْدٌ الطِّفْلَ = زید، طفل را نشاند.

لازم: خَرَجَ الْمُعَلِّمُ = استاد خارج شد. متعدی: أَخْرَجَ الْمُعَلِّمُ التِّلْمِيذَ = استاد، دانش آموز را خارج کرد.

### ۲- مضعف کردن:

ساده تر بگوییم آن را به باب تَفْعِيلِ می بریم:

لازم: فَرَّحَ الْوَالِدُ = فرزند خوشحال شد. متعدی: فَرَّحَ الْوَالِدُ وَالِدَهُ = فرزند، پدرش را خوشحال کرد.

### ۳- داخل کردن حرف جر:

لازم: ذَهَبَ زَيْدٌ = زید رفت. متعدی: ذَهَبَ زَيْدٌ بِعَلِيٍّ = زید، علی را

برد.

**فعل متعدی به چند دسته تقسیم می‌شود:**

**تک مفعولی:** أَذْهَبَ زَيْدٌ ابْنَهُ.

**دو مفعولی:** به دو نوع تقسیم می‌شود:

**الف)** افعالی که بر عطا و بخشش دلالت دهند و قبلاً مبتدا و خبر نبوده باشند. مانند:

أَعْطَى، مَنَحَ، أَطْعَمَ، سَقَى، كَسَى الْبَسَ.

كَسَوْتُ الْفَقِيرَ ثَوْبًا. اعراب آن: كَسَوْتُ: فعل و فاعل. الْفَقِيرَ: مفعول به اول. ثَوْبًا:

مفعول به دوم.

مثال‌های دیگر: أَعْطَى زَيْدٌ عَمْرًا دِرْهَمًا. أَطْعَمْتُ هِنْدُ الْمُسْكِينَ طَعَامًا.

**ب)** قبلاً مبتدا و خبر بوده باشند. به این افعال، افعال شک و یقین می‌گویند که در ابیات

بعدی توضیح آن خواهد آمد.

**سه مفعولی:** برخی از علما آن‌ها را در هفت فعل منحصر دانسته‌اند: أَعْلَمَ، أَرَى، أَنْبَأَ،

نَبَأَ، خَبَرَ، أَخْبَرَ، حَدَّثَ.

أَعْلَمْتُ زَيْدًا عَمْرًا جَالِسًا. به زید اعلام کردم که عمرو نشسته است. اعراب آن:

أَعْلَمْتُ: فعل و فاعل. زَيْدًا: مفعول به اول. عَمْرًا: مفعول به دوم. جَالِسًا: مفعول به سوم.

۱۲۵. لُكِنَنَّ فِعْلَ الشَّكِّ وَالْيَقِينِ يَنْصِبُ مَفْعُولَيْنِ فِي التَّلْقِينِ  
 ۱۲۶. تَقُولُ: قَدْ خَلْتُ الْهَالَ لَا يُحَا وَقَدْ وَجَدْتُ الْمُسْتَشَارَ نَاصِحًا  
 ۱۲۷. وَمَا أَظُنُّ عَامِرًا رَفِيقًا وَلَا أَرَى لِي خَالِدًا صَدِيقًا  
 ۱۲۸. وَهَكَذَا تَفَعَّلُ فِي عَلِمْتُ وَفِي حَسِبْتُ ثُمَّ فِي زَعَمْتُ

۱۲۵. اما فعل شك و یقین در کلام، دو مفعول را منصوب می کنند.  
 ۱۲۶. می گویی: هلال ماه را ظاهر پنداشتم و مشورت شونده را دلسوز یافتم.  
 ۱۲۷. و عامر را رفیق خوبی نمی پندارم و خالد را دوست برای خود نمی دانم.  
 ۱۲۸. و در عَلِمْتُ و در حَسِبْتُ سپس در زَعَمْتُ این چنین انجام می دهی.

**شرح:**

**ظن و اخوات آن: دو نوع اند:**

**۱. افعال قلوب:** چهار گروه تقسیم می شوند:

**(الف)** افعالی که فقط معنای شک و گمان می دهند: ۱. زَعَمَ يَزَعُمُ زَعَمْتُ، ۲. هَبَّ.  
**(ب)** افعالی که بیشتر به معنای شک و اندک به معنای یقین می آیند: ۱. ظَنَّ يَظُنُّ  
 ظَنَنْتُ، ۲. حَسِبَ يَحْسِبُ و يَحْسَبُ حَسِبْتُ، ۳. خَالَ يَخَالُ خِلْتُ، ۴. عَدَّ يَعُدُّ عَدَدْتُ،  
 ۵. جَعَلَ يَجْعَلُ جَعَلْتُ، ۶. حَجَا يَحْجُو حَجَوْتُ.

**(ج)** افعالی که فقط معنای یقین می دهند: ۱. وَجَدَ يَجِدُ وَجَدْتُ، ۲. أَلْفَى يُلْفِي أَلْفَيْتُ،  
**(د)** افعالی که بیشتر به معنای یقین و اندک به معنای شک و گمان می آیند: ۱. رَأَى يَرَى  
 رَأَيْتُ، ۲. عَلِمَ يَعْلَمُ عَلِمْتُ، ۳. دَرَى يَدْرِي دَرَيْتُ، ۴. تَعَلَّمَ.  
**۲. افعال تصيير:** ۱. جَعَلَ يَجْعَلُ جَعَلْتُ، ۲. رَدَّ يَرُدُّ رَدَدْتُ، ۳. اتَّخَذَ يَتَّخِذُ اتَّخَذْتُ، ۴.  
 صَيَّرَ يُصَيِّرُ صَيَّرْتُ، ۵. وَهَبَ يَهَبُ وَهَبْتُ، ۶. تَرَكَ يَتْرُكُ تَرَكْتُ.

**افعال این باب، سه حکم دارد:**

**(الف) اعمال:** یعنی عمل دادن به آن. و این بر همه‌ی افعال این باب صدق می کند. مانند:

ظَنَنْتُ زَيْدًا كَرِيمًا.



اعراب آن: ظَنَنْتُ: فِعْلٌ مَّاضٍ، مَبْنِيٌّ عَلَى السُّكُونِ، تَنْصِبُ الْمَفْعُولَيْنِ وَتَاءُ الْمُتَكَلِّمِ فِي مَحَلِّ رَفْعٍ فَاعِلٌ. زَيْدًا: مَفْعُولٌ أَوَّلٌ، مَنْصُوبٌ وَعَلَامَةٌ نَصْبِهِ الْفَتْحَةُ. كَرِيمًا: مَفْعُولٌ ثَانٍ، مَنْصُوبٌ وَعَلَامَةٌ نَصْبِهِ الْفَتْحَةُ.

**(ب) الغاء:** باطل کردن عمل لفظاً و محلاً؛ زیرا عامل در وسط یا در آخر واقع می‌شود در نتیجه عمل آن ضعیف می‌شود که دو حالت می‌توان تصور کرد:

**عامل در وسط:** بهتر است عمل آن را لغو نکنیم. زیرا عامل لفظی قوی‌تر از عامل معنوی است که مبتدا باشد. مانند: زَيْدًا ظَنَنْتُ كَرِيمًا.

زَيْدًا: مفعول اول. ظَنَنْتُ: فعل و فاعل. كَرِيمًا: مفعول دوم. اما جایز است عمل آن را لغو کنیم. مانند: زَيْدٌ ظَنَنْتُ كَرِيمًا. مبتدا. ظَنَنْتُ: فعل و فاعل. كَرِيمًا: خبر.

**عامل در آخر:** بهتر است عمل آن را لغو کنیم زیرا به سبب واقع شدن عامل در آخر، عمل آن ضعیف‌تر شده است. مانند: زَيْدٌ كَرِيمٌ ظَنَنْتُ. اعراب آن: زَيْدٌ: مبتدا. كَرِيمٌ: خبر. ظَنَنْتُ: فعل و فاعل.

همچنین جایز است به آن عمل دهیم. مانند: زَيْدًا كَرِيمًا ظَنَنْتُ.

**(ج) تعلیق:** باطل کردن عمل لفظاً نه محلاً؛ به خاطر آمدن چیزهایی که بعد از این افعال، جایگاهشان در صدر کلام است. مانند:

۱. لام ابتدا: ظَنَنْتُ لَزَيْدٍ قَائِمًا. اعراب آن: ظَنَنْتُ: فعل و فاعل. لَ: لام ابتدا. زَيْدٌ: مبتدا. قَائِمٌ: خبر. وَالْجُمْلَةُ فِي مَحَلِّ نَصْبٍ سَادَةٌ مَسَدٌ مَفْعُولِي ظَنَنْتُ.

۲. ما نافیہ: لَقَدْ عَلِمْتُ مَا هُوَ لِأَيِّ يَنْطِقُونَ.

۳. لا نافیہ: عَلِمْتُ لَا زَيْدٌ قَائِمٌ وَلَا عَمْرٌو.

۴. ان نافیہ: عَلِمْتُ إِنْ زَيْدٌ قَائِمٌ.

۵. همزه استفهام: عَلِمْتُ أَرَيْدُ قَائِمٌ أَمْ عَمْرٌو.

۶. یکی از دو مفعول، اسم استفهام باشد: عَلِمْتُ أَيُّهُمْ أَبُوكَ.

۷. قسم: عَلِمْتُ وَاللَّهِ الْعِلْمُ نَافِعٌ.

**نکته:**

در افعال تصبیر و دو فعل قلبی جامد "هَبَّ" و "تَعَلَّمَ" تعلیق و الغاء حادث نمی‌شود.